



(مقاله پژوهشی)

مطالعه تطبیقی مبانی معرفت نفس از منظر امام علی(ع) و عطار

زهرا حسینی^{*۱}

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۰۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۲۴

(از ص ۹۳ تا ۱۱۰)

چکیده

نفس یا همان حقیقت انسان دارای ساحت‌های مختلف وجودی است که همواره در دین و عرفان به آن توجه شده است. آموزه‌های دینی میزان و محکی دقیق برای تعریف حقیقت انسان است؛ زیرا همه جوانب وجودی او را در نظر گرفته و راه و شیوه صحیح زیستن را به انسان آموخته است. هدف از این پژوهش که به روش توصیفی - تحلیلی سامان یافته، آن است که یکی از مهم‌ترین مباحث شناخت‌شناسی حوزه دین و عرفان یعنی معرفت نفس در نهج‌البلاغه و مثنوی‌های عطار واکاوی شود. با توجه به این که عطار در فرهنگ اسلامی بالیده است، در عمده مباحث معرفتی از متن دین متأثر شده است و از این حیث با نهج‌البلاغه که کلام قرآن ناطق است، بسیار شبیه است. عطار همانند حضرت علی(ع) اصالت انسان را مربوط به بعد روحانی او می‌داند که با جسم مادی از لحاظ ماهوی در تقابل است. در کشاکشی که بین روحانیت انسان و جسمانیت وی صورت می‌گیرد، میزان انسانیت فرد هویدا می‌شود. در نهج‌البلاغه از این انسانیت با عنوان قلب یاد می‌شود و عطار، جان پاک را نشان انسانیت انسان می‌داند. برای سلامت قلب انسانی ضروری است که انسان راه کمال خویش را بشناسد و عوامل یاری‌رسان و موانع راه را تشخیص دهد. این آثار، تفکر و اولیای الهی را در جایگاه عوامل رشد و کمال نفس انسان معرفی می‌کنند و از تثلیث نفس اماره، شیطان و دنیا در جایگاه موانع اصلی کمال انسان یاد می‌کنند.

کلید واژه‌ها: معرفت نفس، کمال، نهج‌البلاغه، مثنوی‌های عطار.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه جهرم، فارس، ایران

*: نویسنده مسئول

۱. مقدمه

هیچ پدیده‌ای در عالم خلقت جایگاه انسان را ندارد؛ چه نفس انسان سرشار از قوایی است که اگر آن قوا اعتدال یابد، شاهی می‌شود که پرواز در آسمان کمال و تعالی را برای انسان میسر می‌سازد. در تعریفی که از نفس ارایه شده است، معادل حقیقت انسان است که مجموعه‌ای از قوا را در برمی‌گیرد و هر فعلی که انسان انجام می‌دهد، به واسطه آن قواست. میزان سلامت رفتاری انسان به این موضوع بستگی دارد که او تا چه حد از متکثرات و متشابهات وجودی خود رسته و به قلّه منبع انسانیت رسیده باشد. منظور از متشابهات وجودی از منظر جوادی آملی طبیعت انسان است که در برابر فطرت انسان در حکم متشابه در برابر محکم است. (ن.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۲۶۶)

مهم‌ترین سرمایه وجودی انسان خویشتن خویش است که باید آن را در نهایت صحت و سلامت به سرمنزل مقصود رساند؛ دین روشنگر اسلام همواره خویشتن‌شناسی را مهم‌ترین معارف می‌داند؛ زیرا آن اساس سعادت انسان است؛ از این رو هویت نفس را به انسان نمایانده و راه کمال آن را هویدا کرده است و به موازات آن از موانعی که راه کمال نفس انسانی را سد می‌کند، به روشنی سخن گفته است. معرفت نفس اساس شناخت خداوند و وصال به بارگاه الهی است و آنچه این وصال را که در پیوند با خویشتن‌شناسی است، فراهم می‌کند، تعاملی است که انسان با نفس خود دارد. در مسیری که از ملک تا ملکوت در پیش روی انسان قرار دارد، عوامل برافرازنده و سرنگون‌کننده بی‌شماری وجود دارد که بر اساس گرایش به هریک از این عوامل سرنوشت انسان تعیین می‌شود.

در آثار عرفانی هم با تأثیرپذیری از آموزه‌های دینی توجه ویژه‌ای به بحث معرفت نفس شده است. در این میان مثنوی‌های عطار به عنوان یکی از قله‌های رفیع ادبیات عرفانی در بیان مباحث خویشتن‌شناسی نقاط اشتراک زیادی با منابع دینی و از جمله نهج‌البلاغه دارد.

وی همچون حضرت علی(ع) ماهیت نفس، کمال آن، موانع راه سلوک به بارگاه الهی و عناصر یاریگر او را به خوبی بیان کرده است که در این پژوهش به آن پرداخته می‌شود.

۱-۱. بیان مسئله

در ساحت دین و عرفان، خودی انسان، عزّت و ذلّت او موشکافانه بررسی شده است. قرآن و پس از آن منابع غنی دینی از جمله نهج‌البلاغه جامع‌ترین و منصفانه‌ترین تعاریف را از انسان عرضه کرده‌اند؛ به طوری که همه ابعاد وجودی او را تبیین و تشریح کرده‌اند؛ به گونه‌ای که انسان می‌تواند عیار خویش را با چنین محک‌هایی بسنجد.

از دیگرسو همه مباحثی که در کتاب‌های پرشمار عرفانی مطرح است، در جهت شناخت خودی انسان و ترسیم سیر و سلوک معنوی اوست؛ یعنی با توجه به ماهیت وجودی انسان و تضارب و تضادهای او چه مسیری با چه اعمالی باید طی شود تا به سلامت از رهنان طریق انسانیت برهد و به سرمنزل امن و آسایش برسد. برای شناختن انسان «گاه لازم است که همه علوم و راه‌های شناخت را کنار هم گذاشت تا

بتوان به درک درستی از تعریف او رسید. شناخت انسان و درک حقیقت او امری است به غایت ظرافت و نهایت ظرفیت. از این رو بسیاری در این وادی حیران و ناتوان بوده و هستند» (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۸۷). یکی از مسائلی همیشه مطرح در حوزه ادبیات عرفانی این است که تصوف از آبخوره‌های گوناگونی بارور و تنومند شده است و هرچند روشن است که در این میان سهم آموزه‌های دین روشنگر اسلام در مبانی فکری عرفا بیش از تعالیم دیگر مکاتب است؛ اما تحقیقاتی تطبیقی در این باره می‌تواند به گونه‌ای موشکافانه میزان مشابهت متون عرفانی را با تعالیم دینی روشن کند.

ادبیات تطبیقی را می‌توان «پایه‌گذار مطالعات فرهنگی در دوران معاصر محسوب کرد» (بوست، ۱۳۸۷: ۳۳). مکتب ادبیات تطبیقی آمریکایی در برابر مکتب تطبیقی فرانسوی دارای دیدگاه‌هایی است که بستری مناسب‌تر را برای مطالعه آثار فراهم کرده است. بر اساس این دیدگاه «بررسی میان دو ادبیات و یا بررسی میان یک اثر ادبی با اثر ادبی دیگر از جهات و ابعاد گوناگون امکان‌پذیر است، بدون آن که میان دو ادبیات و یا دو اثر رابطه تاریخی و فرهنگی باشد و حتی بدون آن که زبان آن‌ها متفاوت باشد» (تمیم‌داری و لک، ۱۳۹۵: ۳۷).

در این مکتب ارتباط ادبیات با دیگر حوزه‌های دانش بشری چون هنرها، فلسفه، تاریخ، علوم اجتماعی و علوم و ادیان و... مشخص می‌شود (ن.ک: خطیب، ۱۹۹۹، به نقل از نظری منظم، ۱۳۸۹: ۲۳۰). در ادبیات تطبیقی آمریکایی «تکیه بر نقاط وحدت اندیشه و دیدگاه‌های مشترک دو ادبیات یا دو شاعر است و نوعی مقایسه این آثار و ادبیات‌هاست که می‌توان آن را ادبیات مقایسه‌ای نامید» (فرضی و تقی‌زاده، ۱۳۹۱: ۷۵). بر اساس این رویکرد از ادبیات در پژوهش حاضر به مقایسه کلام امیر مؤمنان (ع) و عطار پرداخته شده است و چون خاستگاه اصلی کلام آنان قرآن است، اشتراکات زیادی در سخنان حضرت علی (ع) و عطار وجود دارد.

با مقایسه این آثار در پی پاسخ به پرسش‌های زیر هستیم:

- ۱- در کلام امیرالمؤمنین (ع) و عطار ماهیت و هویت نفس انسان چگونه تبیین شده است؟
- ۲- در سخنان حضرت علی (ع) و عطار چه عواملی در سعادت نفس انسانی دخیل است؟
- ۳- موانع راه کمال در نهج البلاغه و آثار عطار چیست؟
- ۴- در مباحث مربوط به نفس چه اختلافی بین نگاه حضرت علی (ع) و عطار وجود دارد؟

۱-۲. پیشینه پژوهش

درباره تطبیق مبحث معرفت نفس از منظر امام علی (ع) و عطار هیچ کاری صورت نگرفته است؛ تنها اثری که در آن به طور مختصر از آثار عطار در مقایسه با نهج البلاغه سخن گفته است، مقاله تأثیرپذیری متون عرفانی از قرآن و نهج البلاغه در مقوله حیرت (ششمین وادی سلوک) نگاشته مسروره مختاری و سهیلا صلاحی مقدم است. نویسندگان اگرچه در این مقاله از آثار عطار به عنوان منابع عرفانی کار خود نام برده‌اند؛ اما در مقوله حیرت بسیار اندک به آثار عطار استناد کرده‌اند و عمدتاً منابع عرفانی دیگر را با قرآن و نهج البلاغه مقایسه کرده‌اند.

اما به‌طور جداگانه دربارهٔ مباحث مربوط به معرفت نفس کارهایی صورت گرفته است که در زیر برخی از آن‌ها معرفی می‌شود:

- شناخت انسان در نهج‌البلاغه نگاشتهٔ مصطفی دلشاد تهرانی: در این مقاله نویسنده دربارهٔ اهمیت معرفت انسان سخن گفته است و مهم‌ترین نوع شناخت را معرفت حقیقت انسان می‌داند. وی مطرح می‌کند در شکل‌گیری ساختار تربیتی و خلق و خوی انسان، مجموعه‌ای از عوامل درونی و بیرونی دخیل هستند و شخصیت روحی انسان را برآیند تأثیر این عوامل می‌داند.

- بازجست ساحت‌های وجودی انسان از منظر نهج‌البلاغه اثر نقی غیائی: نویسنده در این مقاله اذعان دارد که دربارهٔ چند و چون ساحت‌های وجود انسان در نهج‌البلاغه مطلب صریحی نیامده است؛ اما در منطق امام علی(ع) انسان موجودی دو ساحتی است؛ ساحتی مادی که عامل مولکولی تشکیل دهندهٔ این ساحت است و ساحت فرامادی که در اثر دمیدن روح خدایی بر بعد مادی و مولکولی پدید می‌آید و حقیقت و تمثیل انسانی انسان را شکل می‌دهد؛ همچنین از فطرت و قلب با عنوان دو ساحت فرامادی وجود بشر یاد کرده است که به نحوی با روح در ارتباطند.

- شرح رسالهٔ انسان کامل از داوود صمدی آملی: اصل این کتاب از علامه حسن‌زاده آملی است. در این کتاب به موضوع انسان کامل در نهج‌البلاغه پرداخته شده است. این کتاب مشتمل بر یازده فصل است که در هر فصل به یکی از ویژگی‌های انسان کامل توجه شده است.

- بررسی و تحلیل بزرگ‌ترین موانع رشد و کمال انسان در نهج‌البلاغه و مثنوی نگاشتهٔ زهرا حسینی و نجف جوکار. در این مقاله نفس، شیطان و دنیا مهم‌ترین موانع راه کمال انسانی معرفی شده است و بیان شده است که در کلام امیر مؤمنان دشمنانگی شیطان به انسان بیش از دشمنی نفس به انسان است؛ زیرا آن‌گاه که نفس تبدیل مزاج می‌یابد، بر سر راه انسان قرار نمی‌گیرد؛ حال آن‌که در مثنوی منظور از نفس بعد امارگی آن است؛ از این رو نفس بیش از شیطان برای انسان خطرناک است.

۱-۳. ضرورت و اهمیت پژوهش

شناخت نفس و قوای آن از سودمندترین معارف محسوب می‌شود؛ چه شناخت صحیح نفس و اعتدال قوای نفسانی باعث سعادت انسان و در نهایت رضوان الهی است. از این‌رو وجههٔ ادبیات عرفانی رو به سوی شناخت نفس انسان و مطرح کردن عوامل هدایت و انحراف آن دارد. در این میان آثار عطار به ویژه *منطق‌الطیر* و *مصیبت‌نامه* در ترسیم سفر روحانی نفس انسان خوش درخشیده است که قطعاً اصلی‌ترین آبخور فکری عطار در بیان چنین مفاهیمی منابع دینی بوده است. مبانی معرفت نفس در آثار عطار به نهج‌البلاغه شباهت دارد. از این‌رو بایسته است که این موضوع به‌صورت دقیق واکاوی شود تا میزان شباهت‌ها و یا اختلاف‌ها روشن شود.

۲. بحث

۲-۱. ضرورت خودشناسی

انسان تنها موجود مختاری است که می‌تواند در نهایت کمال یا پستی و ضلال قرار گیرد. نقش اختیار و آزادی انسان برای تعیین مسیر خویش انکارناشدنی است؛ به طوری که فلسفه ثواب و عقاب آخرت بدون وجود اختیار و آزادی انسان عبث است. حضرت علی(ع) در ردّ قضای صرف در انجام کارها فرموده‌اند: «لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءً لَازِمًا وَ قَدْرًا حَاقِمًا وَ لَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الْتَوَابُ وَ الْعِقَابُ وَ سَقَطَ الْوَعْدُ وَ الْوَعِيدُ اِنَّ اللَّهَ سُبحَانَهُ اَمَرَ عِبَادَهُ تَخِيْرًا وَ نَهَاهُمْ تَحْدِيْرًا» (حکمت/۱۷۸). «شاید قضای لازم و قدر حتم را گمان کرده‌ای؟ اگر چنین باشد، پاداش و کیفر باطل بود و نوید و تهدید عاطل. خدای سبحان بندگان خود را امر فرمود- و در آنچه بدان مأمورند- دارای اختیارند و نهی نمود تا بترسند و دست بازدارند.»

بنابراین شناخت خود و قوای نفسانی خویش برای حرکت صحیح در مسیر انسانیت الزامی است تا آن‌جا که «برخی از ارباب معرفت عنوان باب‌الابواب را نیز بر آن اطلاق کرده‌اند و منظورشان این است که درک حضور حق تعالی از این دروازه امکان پذیر است» (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۵: ۱۳۰).

خویش‌شناسی تا آن‌جا اهمیت دارد که خداشناسی پیامد مبارک آن است. در این باره حضرت علی(ع) بیان می‌کنند: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (آمدی، ۱۳۷۸: ۲۳۲). البته ذکر این نکته بایسته است که به دلیل مصدر بودن علم حضرت علی(ع) از پیامبر (ص)، مأخذ برخی از سخنانی که به ایشان نسبت داده‌اند، از جمله همین سخن در بیاناتی است که از حضرت محمد (ص) روایت شده است. برای نمونه در کتاب النعم المقيم لعزّة النبا العظيم این سخن به پیامبر (ص) مستند است (موصلی، بی تا: ۶۴/۱).
عطار تحت تأثیر این کلام چنین می‌گوید:

که چون خوددان شوی حق‌دان شوی تو از این پس زود در پیشان شوی تو
(عطار، ۱۳۸۶: ۱۰۸)

از چنین معرفتی است که انسان سلطنتی روحانی می‌یابد و نه تنها حاکم بر مملکت وجودی خویش که سلطان معنوی جهانیان می‌شود:

هست دایم سلطنت در معرفت جهد کن تا حاصل آید این صفت
هر که هست عالم عرفان بود بر همه خلق جهان سلطان بود
(عطار، ۱۳۸۴: ۲۳۰)

البته شناخت انسان به سادگی ممکن نیست؛ «از این رو گروه‌هایی در این وادی حیران و سرگردانند. البته شناخت کنه انسان بلکه شناخت کنه هر چیزی ممتنع است و این معرفت مختص ذات اقدس الهی است؛ چون کنه اشیاء فیض خداست.» (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۶۰-۶۱).

عطار نیز انسان را از دست‌یابی به ذات خویش عاجز و ناتوان می‌داند:

سوی کنه خویش کس راه نیست ذره‌ای از ذره‌ای آگه نیست
(عطار، ۱۳۸۴: ۸۵)

۲-۲. ماهیت انسان

آیات و روایاتی که در مورد انسان وارد است، به دو دسته عمده تقسیم می‌شود. بخشی از آیات حاکی از مقام انسانیت، کرامت انسانی، مسجود ملائکه بودن و... است و آیاتی دیگر همه نشان از ضعف و ناتوانی انسان، نیاز و افتقار او، بیماری‌های قلبی و صفات مذموم او دارد؛ از این رو انسان دارای دو ساحت مختلف است که با گرایش به هر کدام از این دو بعد وجودی، انسان موجودی ممدوح یا مذموم می‌گردد. (رک جواد آملی، ۱۳۸۴: ۱۱۰)

حضرت امیرمؤمنان به مراحل رشد جنین و ناتوانی او چنین اشاره می‌فرمایند: «إِنَّهَا الْمَخْلُوقُ السَّوِيُّ وَالْمُنْتَشَأُ الْمَرْعِيُّ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ وَ مُضَاعَفَاتِ الْأَسْتَارِ بُدِئَتْ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ وَ وُضِعَتْ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ وَ أَجَلٍ مَقْسُومٍ تَمُورُ فِي بَطْنِ أُمِّكَ جَنِينًا لَا تُحِيرُ دُعَاءَ وَ لَا تَسْمَعُ نِدَاءً ثُمَّ أُخْرِجَتْ مِنْ مَقْرَنِكَ إِلَى دَارٍ لَمْ تَشْهَدْهَا وَ لَمْ تَعْرِفْ سُبُلَ مَنَافِعِهَا» (خطبه/۱۶۷). «ای آفریده راست‌اندام و پدیده نگاه‌داری شده در تاریکی‌های ارحام و در پرده‌های نهاده و هر پرده بر دیگری فتاده! آغاز شدی از آن چه برون کشیده شد گل و لای و نهاده شدی در آرامگاهی تا مدتی که دانسته است و زمانی که قسمت شده است. در دل مادرت می‌جنیدی نه خواندن را پاسخی توانستی گفت و نه آوازی را توانی شنفت. سپس از قرارگاهت بیرون کردند- و به خانه ای درآوردند- که آن را ندیده بودی و راه‌هایی که سود آن را شناخته.»

حضرت در جایی پس از شکل‌گیری قالب انسان، وجه انسانیت انسان را دمیدن روح در کالبد او می‌داند: «ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ- فَمَثَلَتْ إِنْسَانًا» (حکمت/۱). «پس از دم خود در آن دمید تا به صورتی انسانی گردید.»

عطار نیز در ابیات زیر تقابل بعد جسمانی و روحانی انسان را بیان می‌کند؛ جسمی که از عناصری پست گردآمده است؛ اما به قول عطار چیزی بر آن می‌تابد که از رفعت و تعالی آن نمی‌توان درباره آن سخن گفت:

از لوشن شد جمع وز ماء مهین	در سه ظلمت نطفه‌ای نه دل نه دین
تا کند سرگشتگی بر خود درست	گردگشت آن‌گاه چون گوی نخست
ساخت از خون رحم خود را طعام	در میان خون به نه ماه تمام
جسم این بودت که گفتم جان می‌رس	عاقبت چیزی بر تو تافت آن می‌رس

(عطار، ۱۳۸۸: ۱۵۹-۱۶۰)

بنابراین انسان به خودی خود چیزی نیست و ارزش وجودی او وابسته به افاضه روح ملکوتی است؛ از این رو عزت و کبریایی فصل ذاتی بین خدا و مخلوقات است و تنها ویژه خداوند است. حضرت در این باره می‌فرمایند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ الْعِزُّ وَالْكَبرِيَاءُ، وَ اخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ، وَ جَعَلَهُمَا حَمِيًّا وَ حَرَمًا عَلَى غَيْرِهِ

وَ اصْطَفَاهُمَا لِجَلَالِهِ جَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَىٰ مَنْ نَارَعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ» (خطبه/۱۹۲). «سپاس، خدای را که لباس عزت و بزرگی درپوشید و آن دو را برای خود گزید و بر دیگر آفریدگان ممنوع گردانید. آن را خاص خود فرمود و بر دیگران حرام نمود. آن لباس را برگزید؛ چون بزرگی او را می‌سزید.»
عطار نیز به عزت و کبریای الهی و نیاز و افتقار ذاتی بنده چنین اشاره می‌کند:

خدا را کیمیای بی‌نیازی است تو را جز نیستی نیست این چه بازی است
زهی عزت که چندان بی‌نیازی است که چندان عقل و جان آن جابه‌بازی است
زهی وحدت که موی درنگنجد در آن وحدت جهان موی نسجند
(عطار، ۱۳۸۶: ۹۱)

۲-۳. تعالی انسان در ارجاع متشابهات وجودی به محکمت وجودی

انسان دارای ساحت‌های مختلفی است. از یک سو طبیعت زمین‌گیر بشری‌اش او را متوجه خود کرده است و از جهتی دیگر بعد روحانی او در پی گریز از عالم خاک است. جوادی آملی از این ابعاد متناقض وجود انسان با عنوان محکم و متشابه یاد می‌کند: «جامع محکمت انسان، فطرت اوست و جامع متشابهات وی طبیعت وی و این دل‌مایه فطری، زمانی حفظ می‌شود که متشابهات وجود انسان به محکمت او برگردانده شود» (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۲۶۶).

حضرت امیر مؤمنان به انسان سفارش می‌کند که با هدف خلقت خویش همسو باشد: «فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ جِهَةً مَا خَلَقَكُمْ لَهُ وَ اخْذَرُوا مِنْهُ كُنْهَ مَا خَدَرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ» (خطبه/۸۳). «پس بندگان خدا! تقوا و رضای حق را بجوید و راهی را که برای آن آفریده شده‌اید، ببویید و از آن چه شما را ترسانده است؛ چنان که باید بترسید.»

تجلی بعد فطری انسان در فرمان‌برداری و اطاعت او از دستورات خداوند است. (ر.ک حسینی، ۱۳۹۳: ۲۱۶) همان‌گونه که هدف غایی خلقت چنین مطرح شده‌است: ﴿وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات/۵۶).

بنابراین تمامی دستگاه خلقت برای هدف غایی خلقت انسان که معرفت و عبادت خداوند است، درکارند. حضرت امیر مؤمنان بیان می‌فرمایند که هدف از خلقت زمین و آسمان این است که به بشر فایده رسانی کند: «أَلَا وَ إِنَّ الْأَرْضَ الَّتِي تَحْمِلُكُمْ وَ السَّمَاءَ الَّتِي تَطْلُكُم مَّطِيعَتَانِ لِرَبِّكُمْ وَ مَا أَصْبَحْنَا نَجُودَانِ لَكُمْ بِرَبِّكُمَا تَوَجُّعاً لَكُمْ وَ لَا زُلْفَةً إِلَيْكُمْ وَ لَا حَظِيرٍ تَرْجُوَانِهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ أَمْرًا مِّنَافِعِكُمْ فَأَطَاعَتَا وَ أُقِيمَتَا عَلَىٰ حُدُودِ مَصَالِحِكُمْ فَقَامَتَا» (خطبه/۱۴۳). «بدانید زمینی که شما را بر پشت خود می‌برد و آسمانی که بر شما سایه می‌گسترده، پروردگار شما را فرمان‌بردارند و برکت آن دو بر شما نه از راه دل‌سوزی است و نه به خاطر جستن نزدیکی و نه به امید خیری است که از شما دارند؛ بلکه به سود شما مأمور شدند و گردن نهادند و برای مصلحت شما برپاشان داشتند و ایستادند.»

اندیشه عطار سرشار از آموزه‌های دینی است. «نخستین چیزی که از مطالعه آثار عطار محقق می‌گردد، احاطه و وسعت اطلاع اوست در علوم دینی به خصوص تفسیر قرآن و حدیث و قصص و روایات مذهبی و کتب او مشحون است به مضامینی که از آیات قرآن یا حدیث سرچشمه می‌گیرد» (فروزانفر، ۱۳۵۳: ۴۸). وی در سخنی نزدیک به کلام امیرالمؤمنین (ع) نیز فلسفه خلقت نظام کیهانی را در فایده رساندن به بشر می‌داند و به این ترتیب ارزش وجودی انسان را به او یادآور می‌شود:

روز و شب این هفت پرگار ای پسر
طاعت روحانیان از بهر توست
از برای توست درکار ای پسر
خلد و دوزخ عکس لطف و قهر توست
قدسیان جمله سجودت کرده‌اند
جزو و کل عز وجودت کرده‌اند
(عطار، ۱۳۸۴: ۳۱۶)

حقیقت وجودی انسان «روح علیم انسانی است که تنها دلیل خلیفه الهی انسان است؛ اما این جوهر لطیف در زندان طبیعت و عالم ماده گرفتار شده‌است؛ آن‌چنان که گاه انسان از یاد می‌برد که چه گوهری داشته» (حسینی و جوکار، ۱۳۹۳: ۸۶) و همه توجه خود را صرف خواسته‌های نفس می‌کند. عطار به کرات این مسئله را یادآوری می‌کند و از انسان می‌خواهد که مطابق با سرشت اصلی خود حرکت کند:

نه مسجود مایک جوهر توست
نه تاجی از خلافت بر سر توست
خلیفه زلالی گلخن رها کن
به گلشن شو گدا طبعی قضا کن
(عطار، ۱۳۸۶: ۱۵۷)

همت عالی بفرزنده انسان از ورطه پستی و رذالت است تا آن‌جا که ارزش هرکس به اندازه همت اوست و هرچه همت والاتر، انسان عالی‌تر خواهد بود. حضرت امیر مؤمنان میزان بهای انسان را به میزان همت او معرفی می‌کند: «قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَي قَدْرِ هِمَّتِهِ» (حکمت/۱۴۷). «ارزش مرد به اندازه‌ی همت اوست.» همت عالی است که باعث می‌شود فرد دنیا را «لماظه» ببیند و نفس و جان خویش را به کمتر از بهشت معاوضه نکند: «أَلَا خُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ مَنَّ إِلَّا أَجْنَةٌ فَلَا تَبْيَعُوهَا إِلَّا بِهَا» (حکمت/۴۵۶). «آیا آزاده‌ای نیست که این خرده طعام مانده در کام-دنیا-را بیفکند و برای آنان که در خورش هستند، نهد؟ جان‌های شما را بهایی نیست جز بهشت جاودان؛ پس مفروشیدش جز بدان.» عطار نیز مطرح می‌کند در صورتی که انسان در بند چیزی نباشد، بنده‌ای کامل است:

چون نباشی بسته یک جو مدام
می‌توان گفتن تو را خسرو تمام
ترک دنیا گیر تا سلطان شوی
ورنه گر چرخ‌ی تو سرگردان شوی
(عطار، ۱۳۸۸: ۲۳۶)

عطار همت انسان را عامل رفعت او می‌داند و آن را در واقع پروبال سالکان راه حق می‌داند:

هر که را یک ذره همت داد دست
نطفه ملک جهان‌ها همت است
کرد او خورشید را زان ذره پست
پروبال مرغ جان‌ها همت است
(عطار، ۱۳۸۴: ۳۵۰)

فایده جان انسان و عبادت او آن است که در نهایت در خور و لایق جانان شود:

تو مکن در یک نفس طاعت رها پس منه طاعت چو کردی بر بها
تو به طاعت عمر خود می بر به سر تا سلیمان بر تو اندازد نظر
چون تو مقبول سلیمان آمدی هرچه گویم بیشتر ز آن آمدی
(عطار، ۱۳۸۴: ۳۰۵)

از نظر حضرت علی(ع) بهترین مؤمنان کسانی هستند که از بذل نفس و جان و مال خویش در پیشگاه خداوند دریغ نکنند: «أَنَّ أَفْضَلَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْضَلُهُمْ تَقْدِمَةً مِنْ نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ فَإِنَّكَ مَا تُقَدِّمُ مِنْ خَيْرٍ يَبْقَى لَكَ ذُخْرُهُ» (نامه/۶۹). «و بدان که بهترین مؤمنان آن بود که جان و خویشاوند و مال خود را در راه خدا پیشاپیش دهد؛ چه هر نیکی پیشاپیش فرستی برای تو اندوخته شود و آن چه واگذاری خیر آن را دیگری برد.»

بالاترین مراتب ایثار، بذل جان است. فنا در میان آثار عطار از موضوعاتی است که بسیار اهمیت دارد تا آن جا که ژرف ساخت کتاب عظیم منطق الطیر را فنای فی الله تشکیل می دهد. «عطار با ذکر داستان مرغان در منطق الطیر درصدد است بیان کند که انسان برای کسب مرتبه واقعی خود باید مراحل مختلف را طی کند تا به توحید واقعی که مقام فناست، برسد و شایسته مظهریت حق شود» (فدوی و طغیانی، ۱۳۸۹: ۱۰۲). بنابراین حیات بی نثار جان زندگی نیست. عطار در این باره چنین بیان می کند:

سال و مه خون می خوری در حرص و آز می نهی این را لقب عم — دراز
روز و شب جان می کنی بی زاد و برگ زیستن می خوانی این را تونه مرگ
ای خضابت را جوانی کرده نام مرگ دل را زندگی کرده نام
(عطار، ۱۳۸۸: ۱۸۵)

از منظر وی آن گاه که نفسانیات انسان زیر نفوذ وجود برتر انسان قرار می گیرد، تن نیز از جنس جان می شود و چون جان با ارزش:

هر آن گاهی که در تومن نمائند دویی در راه جان و تن نمائند
اگر جان و تن روشن شود زود تن جان گردد و جان تن شود زود
(عطار، ۱۳۸۶: ۱۱۷)

۲-۴. قلب انسان معیار هویت انسان

از کلام قرآن چنین برمی آید که بعضی از انسان ها از دایره انسانیت خارج می شوند و در ردیف چهارپایان و حتی نازل تر از آنان قرار می گیرند: ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ (اعراف/۷۹). به عبارت دیگر بعضی از افراد در پایین ترین درجه فهم و علم قرار می گیرند؛ بنابراین کسانی که در مسیر انسانیت به انحراف کشیده شده اند و دچار مسخ ملکوتی گردیده اند، شامل مصادیق انسانی نیستند.

انسانیت انسان متوجه جنبه باطنی اوست و این جنبه از وجود انسان است که او را مسجود ملایک کرده است (حسینی، ۱۳۹۳: ۳۸) و در واقع او را آینه و مجلای صفات خداوند گردانیده است. از این وجه

انسانیت انسان به قلب تعبیر می‌شود. «قلب به عنوان یکی از شئون حقیقت انسانی دائماً بین عالم ظاهر و باطن در حال آمد و شد است» (صمدی آملی، ۱۳۸۲: ۱۷۵). و در واقع «جوهری است نورانی مجرد متوسط بین روح و نفس که انسانیت بدان تحقق یافت... انتباه و تفکر و بصارت و هدایت و علم و معرفت و یقین از قلب آید» (گوهرین، ۱۳۸۸: ۴۲۵-۴۲۶).

در فرهنگ قرآن همه دارای قلب نیستند و تنها آنان که دارای قلبند، می‌توانند از حوادث پند گیرند: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْفَى السَّمْعِ وَ هُوَ شَهِيدٌ﴾ (ق/۳۷). «بی‌گمان در این برای کسی که صاحب دل باشد یا سمع قبول داشته و شاهد باشد، پندآموزی است.»
برای رسیدن به سرمنزل حقیقی انسانیت توجه به قلب و محافظت از آن از بدیهیات و ضروریات است؛ زیرا به تعبیر امام صادق (ع) قلب حرم الهی است: «القلب حرم الله فلا تسكن حرم الله غير الله» (مجلسی، ۱۴۱۵: ۲۵/۶۷).

حضرت در خطبه ۸۷ صریحاً به افرادی اشاره می‌کنند که دارای ظاهری انسانی و قلبی حیوانی هستند: «فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ» (خطبه/۸۷). «صورت او صورت انسان است، و دل او دل حیوان.»

گفتنی است که در فرهنگ دینی گاه عقل، قلب و جان و نفس به جای یک‌دیگر به کار می‌رود و در همه این موارد منظور از چنین اصطلاحاتی بعد مجرد از ماده وجود انسان است. عطار هم گرچه با لفظ قلب از انسانیت انسان یاد نمی‌کند؛ اما درون و جان پاک را عامل انسانیت انسان می‌داند و در صورتی که فرد از این جان پاک دور افتد، از حوزه‌ی انسانیت خارج شده است:

تا نیابی جان دوراندیش را	کی توانی خواند مردم خویش را
نیست مردم نطفه‌ای از آب و خاک	هست مردم سرّ قدس و جان پاک
صد جهان پر فرشته در وجود	نطفه‌ای را کی کند آخر سجود

(عطار، ۱۳۸۸: ۱۶۰)

یکی از اصلی‌ترین عوامل حیات قلب، کم‌گویی است. حضرت علی در حکمت ۳۴۹ بیان می‌فرمایند که قلب انسان در صورتی که بمیرد فرد وارد جهنم می‌شود. حضرت سلسله مراتبی را برای مرگ قلب مطرح می‌فرمایند که در رأس آن زیاده‌گویی است: «مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطْوُهُ وَ مَنْ كَثُرَ خَطْوُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ وَ مَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ وَ مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ وَ مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ» (حکمت/۳۴۹). «هر که پرگفت، راه خطا بسیار پویید و آن که بسیار خطا کرد، شرم او کم و آن که شرمش کم، پارسایی‌اش اندک هم و آن که پارسایی‌اش اندک، دلش مرده است و آن که دلش مرده است، راه به دوزخ برده.»
عطار نیز خاموشی را حقیقت راه انسانی می‌داند:

صبوری پیشه کن اینک طریقت	خموشی پیشه کن اینک حقیقت
بگویم با تو گر نیکو نیوشی	یکی کم گفتن و دیگر خموشی

(عطار، ۱۳۸۶: ۲۲۶)

۲-۵. رهنان طریق انسانیت

۲-۵-۱. نفس اماره، عامل درونی گمراهی انسان

در مسیری که پیش روی انسان از ملک تا ملکوت کشیده شده است، خطرات بسیاری در کمین ذات انسان است؛ بنابراین پیمودن چنین راهی بس دشوار است و دشوارتر آن که ریشه ضلالت یعنی نفس اماره، نیز در درون انسان قرار دارد که با عوامل خطرناک بیرونی هم چون شیطان و دنیا تباری می کند و انسان را به ورطه نابودی می کشاند. البته باید گفت هنر انسان در این است که «با داشتن همه سرمایه های خرد و فرزنگی که از روح نشئت گرفته است و نیز داشتن موانع و رهن های بی شمار که از نشئه تراب، طین، حمأ مسنون، طین لازب و صلصال کالفخار که با خود آورده است، بتواند از همه موانع و عقبه های کثود بگذرد و معلّم فرشته ها شود» (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۲۹).

نفس انسان قابلیت تبدیل و تبدلات متعددی دارد؛ به گونه ای که می تواند از امارگی تا مطمئنگی تغییر ماهیت دهد و از آن جا که دوربرد خواهش های او نامحدود است، باید پیش از آن که سلطه اش را بر انسان حاکم کند، نحوه تعامل با او را به درستی پیش گرفت. از این رو امیر کلام، امساک ورزیدن در امور غیر حلال را حق نفس می داند: «فاملک هواک و شح بنفسک عما لا یحلّ لک فان الشح بالنفس الانصاف منها فیما احبت او کرهت» (نامه ۵۳) «هوای خویش را در اختیار گیر و بر نفس خود بخیل باش و زمام آن را در آن چه برایت روا نیست، رها مگردان که بخل ورزیدن بر نفس، داد آن را دادن است، در آن چه دوست دارد یا ناخوش می انگارد.»

پس در کلام حضرت علی (ع) میزان سخت گیری بر نفس، در امور غیر حلال است و اگر نفس سرکشی کند، فرد باید با او مقابله کند: «إِنْ اسْتَصَعِبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكْرَهُ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْهَا فِيمَا تُحِبُّ» (خطبه ۱۹۳). «اگر نفس او در آن چه بر آن دشوار است، فرمان وی نبرد، او نیز در آن چه نفس او دوست دارد، عطایش نکند.» امام علی (ع) در کمال عدالت خویش برای نفس هم حقوقی برمی شمارد؛ از جمله آن که وقتی نفس انسان رو به ادبار دارد، باید در حد فرائض از او چشم داشت و به اکراه او را به انجام اعمال عبادی دیگر وادار نکرد: «خَادِعٌ نَفْسَكَ فِي الْعِبَادَةِ وَ ارْفُقْ بِهَا وَ لَا تَقْهَرُهَا وَ خُذْ عَفْوَهَا وَ نَشَاطَهَا إِلَّا مَا كَانَ مَكْتُوباً عَلَيْكَ مِنَ الْفَرِيضَةِ فَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ قَضَائِهَا وَ تَعَاهِدَهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا» (نامه ۶۹). «نفس خود را بفریب و به عبادتش وادار و با آن مدارا کن و مقهورش مدار و بر آن آسان گیر و به هنگامی که نشاط و فراغتش بود، روی به عبادت آر. جز در آن چه بر تو واجب است که باید آن را به جای آری و در وقت آن بگذاری.»

از آثار عطار چنین دریافت می شود که از نفس، همواره امارگی آن را در نظر دارد و از جوانب دیگر به نفس انسان و حقوق او ننگریسته است:

بـزن گـردن کـزین نـبـود در نـغی	نـهـاد کـافر خـود را بـه تـغی
زایـن کـفر مـسـلمانی نـیـابد	کـه از رـهـزن نـگـه وانی نـیـابد

(عطار، ۱۳۸۶: ۱۳۰)

دشمن توست این سگ از سگ بتر چنند سگ را پروری ای بی خبر
(عطار، ۱۳۸۸: ۲۷۵)

۲-۵-۲. عامل بیرونی گمراهی انسان

۲-۵-۲-۱. شیطان

از دیگر عوامل بیرونی گمراهی و به هلاکت رسیدن انسان، شیطان است. از منظر حضرت علی (ع) شیطان بزرگترین دشمن انسان است: «فَأَصْحَابُ أَكْثَرِ دِينِكُمْ حَرْجًا وَأَوْزَى فِي دُنْيَاكُمْ قَدْحًا مِنَ الَّذِينَ أَصْبَحْتُمْ هُمْ مُنَاصِبِينَ وَعَلَيْهِمْ مُتَأَلِّبِينَ» (خطبه/۱۹۲). «تا چنان شد که آسیب او در دین سوزی و در کار دنیاتان آتش-افروزی بر شما پیش از آنان گردید که به پیکارشان برخاسته‌اید و برای ستیزشان آراسته‌اید.»

نفس اماره انسان بستری مناسب برای حضور شیطان است؛ به گونه‌ای که شیطان با وعده‌ها او را به طمع می‌اندازد و امور را در نظر او واژگون جلوه می‌دهد: «حَدَّرَكُمْ عَدُوًّا نَفَذَ فِي الصُّدُورِ حَفِيًّا وَ نَفَثَ فِي الْأَذَانِ نَجِيًّا فَأَصْلٌ وَأَزْدَى وَ وَعَدَ فَمَتَّى وَ زَيْنَ سَيِّئَاتِ الْجَرَائِمِ وَ هَوْنَ مُوَبِقَاتِ الْعِظَامِ حَتَّى إِذَا اسْتَدْرَجَ قَرِينَتَهُ وَ اسْتَعْلَقَ رَهِيْنَتَهُ أَنْكَرَ مَا زَيْنَ وَ اسْتَعْظَمَ مَا هَوْنَ وَ حَدَّرَ مَا أَمَنَ» (خطبه/۸۳). «تا آدمی را گمراه کند و تباہ سازد و وعده دهد و به دام هوسش دراندازد. زشتی گناهان را در دیده او بیاراید و گناهان بزرگ را خرد و آسان نماید. چندان که وی را بفریفت و راه چاره را به روی او بست و به گروگانی گذارد که از آن نتواند رست. ناگاه آن چه را آراسته بود، ناشناخته انگاشت و آن را که خوارمایه شمرده بود، بزرگ پنداشت و از ارتکاب آن چه ایمنش دانسته بود، برحذر داشت.»

در عبارات یاد شده از نهج البلاغه، جمله «نفث فی الاذان نجياً» نهایت حرف‌شنوی و تبعیت نفس را از شیطان مطرح می‌کند و جمله «وعد فمتی» تلویحاً به این مطلب اشاره دارد که دنیا دستاویز شیطان برای فریب انسان است.

عطار در الهی‌نامه نفوذ شیطان را در انسان همچون خون در رگ او جاری می‌بیند:

گهی در سینه مردم ز خناس	نهم صدم رسوایی ز وسواس
گهی صدگونه شهوت در درونش	برانگیزم شوم در رگ چو خونش
...هزاران جادویی کردم دگرگون	که مردم را برم از راه بیرون

(عطار، ۱۳۶۸: ۱۰۳-۱۰۴)

عطار صریحاً از قول شیطان بیان می‌کند که دنیا اقطاع وی است و کسانی که چشم‌داشتی به ملک شیطان داشته باشند، دینشان مورد دستبرد شیطان قرار خواهد گرفت:

گفت دنیا جمله اقطاع من است	مرد من نیست آن که دنیا دشمن است
تو بگو او را که عزم راه کن	دست از دنیای من کوتاه کن
من به دینش می‌کنم آهنگ سخت	زان که در دنیای من زد چنگ سخت

(عطار، ۱۳۸۴: ۱۱۳)

البته عطار گاهی بر اساس برخی از دریافت‌های ذوقی خود گناه را از چهره‌ی ابلیس زدوده است و مسئله‌ی گمراهی شیطان را به مبحث تجلی اسماء و صفات الهی مربوط می‌داند. «این که هر موجودی تجلی یکی از اسما و صفات جلالی یا جمالیه است که در این میان شیطان مظهر صفت جلالی قهر خداست و این گونه شیطان در سایه‌ی چنین برداشتی تبرئه شده است» (مرتضایی و حسینی، ۱۳۹۰: ۲۲).

چو تنها قهر حق را طالب آمد به مردی بر بسی کس غالب آمد
چو لعنت خدمت درگاه او بود چو آن درگاه بود او را نکو بود
(عطار، ۱۳۶۸: ۱۰۶)

۲-۲-۵-۲. فریبندگی دنیا

ظاهر فریبندگی دنیا از عوامل مؤثر انحراف انسان است. در کلام حضرت مولا(ع) دنیا دارای دوچهره است. چهره‌ای که صادقانه خود را با تلخی‌ها و سختی‌هایش در برابر انسان آشکار می‌کند و چهره‌ای که با جلوه‌هایش انسان را می‌فریباند: «وَإِنْ عَرَّتْكُمْ مِنْهَا فَقَدْ خَدَرْتُمْ شَرَّهَا فَدَعُوا غُرُوبَهَا لِتَحْدِيرِهَا وَأَطْمَاعَهَا لِتَخْوِيفِهَا» (خطبه/۱۷۳). «و دنیا اگر شما را فریفت، از شر خود نیز ترساند. پس آن چه را بدان فریبد، بدان چه بدان ترساند، واگذارید و به خاطر ترسانندش از طمع بستن بدان دست بدارید.»

میزان فریفتگی و پنددهندگی دنیا به نوع بینش فرد بستگی دارد: «هرکس با چشم بصیرت و عبرت به دنیا بنگرد، به او بصیرت و بینایی بخشد و آن کس که چشمش به دنبال دنیا و هدفش رسیدن به آن باشد و به آن فریفته گردد، از دیدن حقایق نابینایش می‌کند» (جوادی آملی، ۱۳۸۰: ۱۱۲).

حضرت در عباراتی به جای این که بیان کنند نفس انسان دنیاخواه هم چون سگ است فرموده‌اند که دنیاپرستان ماهیتاً سگ‌اند؛ زیرا دنیا چیزی جز مردار نیست و آن که طالبش باشد نه مانند سگ که خود دچار مسخ ملکوتی شده است و تبدیل به سگ درنده‌ای شده است که جز درندگی چیزی پیشه خود نکرده است: «فَأَيُّمَا أَهْلَهَا كِلَابٌ عَاوِيَةٌ وَ سَبَاعٌ ضَارِيَةٌ يَهْرُ بَعْضُهَا بَعْضًا وَ يَأْكُلُ عَزِيْرَهَا ذَلِيْلَهَا وَ يَقْهَرُ كَبِيْرَهَا صَغِيْرَهَا» (نامه/۳۱). «همانا دنیاپرستان، سگانند عوعوکنان و درندگانند در پی صید دوان. برخی را برخی بد آید و نیرومندشان را طعمه‌ی خویش نماید و بزرگشان بر خرد، دست چیرگی گشاید.»

عطار خود از دنیا و تمتعات آن چنان جدا بود که در عنفوان جوانی، پایان آن را می‌دید «هنوز سی ساله بود که در زمینه‌ی زهد و تحقیق شعر او دردآمیز، عبرت‌آگند و تفکرانگیز بود. مرگ‌اندیشی و دغدغه‌ی زوال و فنا در همان ایام چنان بر خاطر جوانش چیره بود که در سنین سی سالگی خود را در نیمه‌ی شصت از عمر بیافت» (زرین کوب، ۱۳۷۹: ۳۵). از این رو کاملاً آشکار است که عطار تحت تأثیر تعالیم دینی با نفرت به دنیاطلبان بنگرد:

هستی از مردار دنیا ناصبور می‌روی چون مرده می‌بینی ز دور
اهل دنیا چون سگ دیوانه‌اند درگزندت ز آن که بس بیگانه‌اند
(عطار، ۱۳۸۸: ۲۳۸)

۲-۶. هادیان طریق انسانیت

پیمودن راه انسانیت، بسیار صعب و دشوار است و مستلزم تلاش و صبر فراوان است تا بتوان به مقصد نهایی دست یافت. خالق انسان خود از دشواری این راه خبر داده است: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾ (انشقاق/۶). حضرت علی (ع) درباره سختی راه کمال انسانی می‌فرماید: «فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَوُوداً وَ مَنَازِلَ مَخُوفَةً مَهُولَةً لَا بُدَّ مِنَ الْوُرُودِ عَلَيْهَا وَ الْوُقُوفِ عِنْدَهَا» (خطبه/۲۰۴). «پیشاپیش شما گردنه‌ای است دشوارگذر و منزل‌گاه‌های ترسناک و هراس‌آور؛ ناچار بدان گردنه‌ها باید برشدن و بدان منزل‌ها درآمدن و ایستادن.»

عطار نیز از سختی راه وصال سخن می‌گوید:

کار آسان نیست بر درگاه او خاک می‌باید شدن در راه او
(عطار، ۱۳۸۴: ۱۵۱)

هرچند که تلاش انسان در پیمودن این راه شرط لازم است؛ اما کافی نیست. عطار در این باره می‌گوید:

جهد می‌کن روز و شب در کوی رنج بو که ناگاهی ببینی روی گنج
هان و هان گر گنج دین ببینی تو مست ظن مبر کز جهد تو آمد به دست
ز آن که آن جا جهد را مقدار نیست گنج را جز گنج کس بر کار نیست
(عطار، ۱۳۸۸: ۱۷۳)

همان‌طور که بر سر راه انسانیت رهنمان درونی و بیرونی مقابل انسان قد علم می‌کنند، برای رفع موانع این راه، مددکاران درونی و بیرونی نیز حضور دارند:

۲-۶-۱. عوامل درونی هدایت انسان

۲-۶-۱-۱. تفکر

عقل قوه‌متمیزه انسان است که قادر به انتخاب بهترین گزینه در امور متفاوت است. حضرت علی (ع) تفکر را به منزله آغاز راه انسانیت معرفی می‌کند. به عبارت دیگر انسان باید به تفکر پردازد که آیا در مسیر مستقیم است یا مرتجع و واپس‌گراست؛ پس اگر عمل او به سودش است، ادامه دهد و اگر به زیان اوست، دست از عمل بکشد: «فَالنَّاطِرُ بِالْقَلْبِ الْعَامِلُ بِالْبَصْرِ يَكُونُ مُبْتَدَأُ عَمَلِهِ أَنْ يَعْلَمَ أَعْمَلُهُ عَلَيْهِ أَمْ لَهُ؟ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَضَىٰ فِيهِ وَ إِنْ كَانَ عَلَيْهِ وَقَفَ عَنْهُ... فَأَلْبَسَ نَاطِرٌ أَسَائِرَ هُوَ أَمْ رَاجِعٌ؟» (خطبه/۱۵۴). «آن که با چشم دل نگرد و با دیده درون کار کند. آغاز کارش آن است که بداند آن چه کند به سود اوست یا بر زیان اوست؛ اگر به سود اوست، پی آن رود و اگر به زیان اوست، بازایستد... پس نگرنده باید بپاید که پیش می‌رود یا پس می‌آید.»

حضرت در عبارات فوق بیان می‌فرمایند که انسان باید با بصیرت به کار خویش بنگرد تا راه صحیح را انتخاب کند. عطار نیز دیده‌بینا را زاد راه انسان معرفی می‌کند:

دیده‌بیناست جان را زاد راه از خدای خویش دایم دیده خواه
(عطار، ۱۳۸۸: ۲۳۳)

این بینایی محصول تفکر و تدبر است. حضرت علی(ع) در این باره می‌فرماید: «وَمَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ» (نامه/۳۱). «آن که بیندیشد، بینا می‌شود.» از این رو در نظر امیر مؤمنان هیچ دانشی بهتر از تفکر نیست: «لَا عِلْمَ كَالْتَفَكُّرِ» (حکمت/۱۱۳). «هیچ دانش چون به تفکر پرداختن نیست.»

عطار به مسئله تفکر به حدی اهمیت داده است که قهرمان کتاب مصیبت‌نامه را سالک فکرت معرفی می‌کند. «مصیبت‌نامه شرح سیر روح در خلوت تفکر روحانی است» (ریتز، ۱۳۷۷: ۲۲). فکرتی که می‌تواند جان را به تن مبدل سازد؛ این فکرت برآمده از دل است نه از عقل. «عقل در آثار عطار اگرچه در مقابل عشق تحقیر می‌شود؛ اما در ارتباط با دین و الهیات به مناسبت گاهی ستایش گاهی نکوهش می‌گردد. عقل تا آنجا که خاضع و تسلیم دین و نقل است ممدوح شمرده می‌شود؛ اما در آنجا که در جستجوی حل مسائل مربوط به ماوراء طبیعی برمی‌آید؛ مذموم است» (پورنامداریان، ۱۳۷۴: ۲۲۹).

در نظر عطار رهاوردی که در پی‌آیند فکرتی قلبی حاصل می‌شود، همان پیامد مبارکی است که در آموزه‌های دینی برای تفکر و تعقل مطرح کرده‌اند؛ به این معنی که سرعت سیر یک ساعت تفکر در عروج ملکوتی انسان معادل هفتاد سال عبادت است:

سالک فکرت ز درد این طلب	می‌نیاسد زمانی روز و شب
می‌رود تا تن کند با جان بدل	در رساند تن به جان پیش از اجل
کار کار فکرت است این جایگاه	زان که یک دم سر نمی‌پیچد ز راه
کار فکرت لاجرم یک ساعت	بهتر از هفتادساله طاعت

(همان: ۱۶۱)

۲-۶-۲. عامل بیرونی هدایت

۲-۶-۲-۱. اولیا

برای رهیافتگی علاوه بر استمداد از نیروهای درونی، یاری گرفتن از نمونه‌ها و الگوهای عینی انسانیت نیز ضروری است. اولیای خدا از نعمت‌های آشکار الهی هستند که تا همیشگی زمان در میان مردم حضور دارند. حال بعضی از این افراد آشکارند و بعضی پنهان. حضرت در این باره می‌فرماید:

«اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِلَّا ظَاهراً مَشْهُوراً أَوْ خَائفاً مَعْمُوراً لِئَلَّا تَنْطَلِ حُجُجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ» (حکمت/۱۴۷). «بلی زمین تهی نماند از کسی که حجت برپای خداست یا پدیدار و شناخته است و یا ترسان و پنهان از دیده‌هاست تا حجت خدا باطل نشود و نشانه‌هایش از میان نرود.»

این انسان‌ها، اول‌یایه عدل را در حق خویش به‌خوبی رعایت کرده‌اند؛ یعنی هوای نفس خویش را نفی کرده‌اند. «فَكَانَ أَوَّلَ عَدْلِهِ نَفَى الْهَوَى عَنْ نَفْسِهِ» (خطبه/۸۷). «و نخستین نشانه آن، این که هوا و هوس را از دل برداشته.»

عدل و زبانه ترازوی صفات انسانی است؛ به عبارت دیگر همه صفات انسانی را باید با میزان عدل راست و مستقیم کرد تا به کمال انسانی نایل شد؛ زیرا کمال انسان «در تعادلش هست و در توازنش هست ... آن وقت این انسان، انسان کامل است که به سوی یک استعداد فقط گرایش پیدا نکند و

استعدادهای دیگرش را مهمل و معطل نگذارد و همه را با هم رشد بدهد در یک وضع متعادل و در یک وضع متوازن» (مطهری، ۱۳۷۳: ۱۹).

عطار نیز در مصیبت‌نامه در تعریف انسان عادل مطرح می‌کند که عادل کسی است که داد از نفس خویش بستاند:

عادل آن باشد که در ملک جهان داد بستاند ز نفس خود نهان
(عطار، ۱۳۸۸: ۱۱۳)

اولیای الهی باعث قوام عالمند. این افراد باعث استواری و آرامش زمین هستند: «فَهُوَ مِنْ مَعَادِنِ دِينِهِ وَ أَوْتَادِ أَرْضِهِ» (خطبه/۸۷). «پس او گوهرهای دین را کان است و کوهی است که زمین بدو از لغزش در امان.»

عطار نیز حضور اولیای الهی را بر روی زمین مستمر و آنان را باعث قوام عالم می‌داند:

ز آن که گر پیری نماند در جهان	نه زمین بر جای ماند نه زمان
کی جهان بی‌قطب باشد پایدار	آسیا از قطب باشد بی‌قرار
گر نماند در زمین قطب جهان	کی تواند گشت بی‌قطب آسمان

(عطار، ۱۳۸۸: ۱۶۴)

نتیجه‌گیری

۱- نهج‌البلاغه از آثاری است که در موضوعات گوناگون با آثار عرفانی وجه اشتراکات بسیاری دارد؛ مثنوی‌های عطار از شمار این آثار است. حضرت علی (ع) و عطار در تعریف انسانیت انسان دیدگاهی یکسان دارند؛ یعنی آن که اصل وجود انسان، روح و جان اوست و آنچه انسان را انسان می‌کند، توجه به این عطیة الهی و هم‌سو شدن با این بعد وجودی خویش است.

۲- در مسیر کمال انسانی تفکر عامل درونی هدایت و اولیای الهی عامل بیرونی هدایتند که در اعتدال قوای انسانی مؤثرند.

۳- نفس، شیطان و دنیا موانع کمال راه انسانی هستند. در نظر امیر مؤمنان مانعیت شیطان در مسیر کمال، همیشگی است؛ از این رو همواره در کلام امیر (ع) منکوب است؛ اما عطار گاه تحت تأثیر برداشت‌های ذوقی و عرفانی شیطان را از مظاهر صفات جلالی خداوند می‌داند و او را تبرئه می‌کند.

۴- در سخنان امیرمؤمنان درباره حق نفس (به معنی خود یا ذات انسان) مطالبی مطرح شده است؛ همچون مقهور نکردن نفس و رفیق و مدارا کردن با آن. تا آنجا که اگر نفس انسان مایل به عبادت بسیار نباشد، در حد فرایض باید از آن چشم داشت و بیش از آن نباید او را به انجام اعمال عبادی وادار کرد؛ حال آن که در مثنوی‌های عطار مراد از نفس، همواره نفس اماره است که در ستیز با عقل است؛ بنابراین توصیه عطار درباره نفس خوارداشت آن است.

منابع

- قرآن کریم.

- آمدی، عبدالواحد. (۱۳۷۸). **غرر الحکم و دررالکلم**. شرح و ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی. تهران: نشر فرهنگ اسلامی.
- ابراهیمی دینانی، غلامحسین. (۱۳۸۵). **دفتر عقل و آیت عشق**. تهران: طرح نو.
- پورنامداریان، تقی. (۱۳۷۴). **دیدار با سیمرغ**. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- تمیم‌داری، احمد؛ لک، ایران. (۱۳۹۵). «بررسی تطبیقی ساختار مناظره و گفت‌وگوی قهرمانان در شاهنامه فردوسی، ایلیاد و ادیسه هومر (بر پایه برخی دستاوردهای مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی با تکیه بر روش تحلیل گفتمان انتقادی)». **پژوهش‌های ادبیات تطبیقی**. شماره ۲، ۱۳۳-۱۷۵.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۹). **انسان از آغاز تا انجام**. تحقیق و تنظیم مصطفی موسوی تبار. قم: اسراء.
- ----- (۱۳۸۴). **تفسیر انسان به انسان**. تحقیق و تنظیم محمد حسین الهی زاده. قم: اسراء.
- ----- (۱۳۸۰). **دنیاشناسی و دنیاگرایی در نهج‌البلاغه**. قم: اسراء.
- ----- (۱۳۷۹). **صورت و سیرت انسان در قرآن**. قم: اسراء.
- حسینی، زهرا؛ جوکار، نجف. (۱۳۹۳). «بررسی و تحلیل بزرگ‌ترین موانع رشد و کمال انسان در نهج‌البلاغه و مثنوی». **اندیشه دینی**. شماره ۲، ۸۱-۱۱۰.
- حسینی، زهرا. (۱۳۹۳). **عوامل و موانع رشد و کمال انسان در نهج‌البلاغه و مثنوی**. استاد راهنما: نجف جوکار. دانشگاه شیراز.
- دلشاد تهرانی، مصطفی. (۱۳۹۱). **شناخت انسان در نهج‌البلاغه**. پژوهش‌های نهج‌البلاغه، شماره ۳۵، ۹۱-۱۱۲.
- ریترو، هلموت. (۱۳۷۷). **دریای جان**. ترجمه عباس زریاب خوبی و مهر آفاق بایوردی. جلد اول. تهران: الهدی.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۹). **صدای بال سیمرغ**. تهران: سخن.
- سید رضی. (۱۳۷۴). **نهج‌البلاغه**. ترجمه سید جعفر شهیدی. تهران: علمی.
- صمدی آملی، داوود. (۱۳۸۲). **شرح مراتب طهارت**. قم: آل علی.
- عطار، محمد بن ابراهیم. (۱۳۸۶). **اسرارنامه**. تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- ----- (۱۳۶۸). **الهی‌نامه**. به تصحیح و مقدمه و حواشی هلموت ریترو. بی‌جا: توس.
- ----- (۱۳۸۸). **مصیبت‌نامه**. به تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- ----- (۱۳۸۴). **منطق‌الطیر**. به تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- غیاثی، نقی. (۱۳۹۷). «بازجست ساحت‌های وجودی انسان از منظر نهج‌البلاغه». **فصلنامه پژوهشنامه نهج‌البلاغه**. سال ششم، شماره ۲۲، ۱-۱۸.
- فدوی، طیبیه و طغیانی، اسحاق. (۱۳۸۹). «بررسی و تحلیل بازتاب فنا در منطق‌الطیر عطار». **آینه معرفت**. سال ۷، شماره ۲۲، ۸۲-۹۲.

- فرضی، حمیدرضا و تقی‌زاده هریس، مقصود. (۱۳۹۱). «بررسی تطبیقی عاشقانه‌های احمد شامل و ناظم حکمت». پژوهشنامه ادب غنایی، شماره ۱۸، ۷۳-۹۶.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۵۳). شرح احوال و نقد و تحلیل آثار عطار. تهران: کتابفروشی دهخدا.
- گوهرین، صادق. (۱۳۸۸). شرح اصطلاحات تصوف. تهران: زوار.
- مرتضایی، پروین و حسینی، زهرا. (۱۳۹۰). «فرشته‌شناسی در مثنوی‌های عطار». نامه پاریسی. سال ۱۶، شماره‌های ۵۶ و ۵۷، ۱۰۱-۱۲۸.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۳). انسان کامل. تهران: صدرا.
- موصلی، شرف‌الدین. (بی‌تا). النعیم المقیم لعترة النبأ العظیم. ج ۱. بیروت: اعلمی.
- نظری منظم، هادی. (۱۳۸۹). «ادبیات تطبیقی: تعریف و زمینه‌های پژوهش». ادبیات تطبیقی. شماره ۲، ۲۲۱-۲۲۶.
- یوست، فرانسوا. (۱۳۸۶). «چشم‌انداز تاریخی ادبیات تطبیقی». ترجمه علیرضا انوشیروانی. ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی. شماره ۳، ۳۷-۶۰.